

همه به دنبال سایه سر

«پاتو زمین نذار» و نگاه تحقیر آمیز به خواسته های زنان

چاپ شده در : روزنامه اعتماد

زمان انتشار : مهر ماه ۱۳۸۸

متولیان سینما در دهه شصت، «ضعف فیلمنامه» را یکی از دلایل عدم صدور پروانه ساخت برای بعضی فیلم‌ها معرفی می‌کردند. اما ابتدال فراگیری که این روزها گریبان سینمای ما را گرفته، از حفره‌های مختلفی به بدنه این سینما نفوذ می‌کند که یکی از آنها همین بی‌توجهی مسئولان به ضعف فیلمنامه‌هاست. در مورد خاصی مثل «پاتو زمین نذار» ساخته جدید ایرج قادری که چکیده طرز نگاه او و هم دوره‌بی‌هایش در سینمای فارسی سال‌های پیش از انقلاب را به نمایش می‌گذارد، با شکل عجیبی از این بی‌توجهی روبه‌رو می‌شویم که از جهت شخصیت‌پردازی و روابط میان مرد اصلی فیلم با دو زن زندگی‌اش، حتی به ابعادی توهین‌آمیز می‌رسد.

خط داستانی فیلم، تکرار دیگرباره‌یی است از داستان مرد پا به سن گذاشته متدین خانواده‌دار که باز در دام هوس یا مهر زنی دیگر می‌افتد و از «مارال» تا «دنیا» تا «میوه ممنوعه» تا نمونه‌های فراوان دیگر در تلویزیون و سینما، دست از سر سینمای ایران برنمی‌دارد و هنوز بهترین جلوه‌اش را در همان تک سکانس فیلم «سگ کشی» بهرام بیضایی که گلرخ کمالی (مژده شمسایی) به دفتر حاج نقدی (داریوش ارجمند) می‌رفت، به ما یادآوری می‌کند. اما نکته عجیب و تازه - ولی به شدت آزارنده - در «پاتو زمین نذار» این است که به تدریج میان دو زن زندگی پاشا (ایرج قادری) یعنی مهری (مهرانه مهین ترابی) و لیلی (شیلا خداداد) انس و الفتی برقرار می‌شود که ناشی از درک متقابل زنانه آنهاست. لیل که جوان‌تر است، درک می‌کند که مهری به قول خودش همیشه «خانه‌داری و بچه‌داری» یاد گرفته و حواس‌اش به ملاطفت‌های لازم برای «شوهرداری» نبوده و زنانگی دلپذیر و کافی برای نگه داشتن پاشا به کار نبرده است! مهری هم می‌فهمد که لیلی قصد «از راه به در کردن» شوهر او را نداشته و واقعاً به او علاقه پیدا کرده و در نتیجه، هر دو همدیگر را می‌پذیرند و سفارش دیگری را به پاشا خان می‌کنند! ولی این که چرا هر دو در این نامعادله می‌مانند، دلایل این درک متقابل نیست. بلکه نیاز هر دویشان به چیز مبهمی است که در فیلم نامش را

«سایه» و گاه هم «سایه سر» می گذارند و ظاهراً یکی از نیازهای اولیه و اساسی نیمه زنانه جامعه بشری است و قاعدتاً ما آدم‌های واپس‌گرا و عقب‌مانده‌ی هستیم که تصور می‌کنیم این نوع نگاه دست کم ۵۰ سال است که دیگر عمومیت ندارد و نمی‌توان این را مسئله‌ی برای اشک و خون شدن چشمان زنان این جامعه و این زمانه دانست.

از همان نخستین نوبت‌های ملاقات پاشا با لیلی، از زبان زن جوان می‌شنویم که «من پول نمی‌خوام، فقط سایه سر می‌خوام». در انتها هم که او با فداکاری آشنای شخصیت «رقیب» در سینمای فارسی، میدان را به سود مهری خالی می‌کند، با چشمان نمناک به هوویش می‌گوید «برمی‌گردم شهرستان پیش پدر و مادرم. اون جا هنوزم یه سایه دارم!» ظاهراً اصلی‌ترین معضل زیست فردی و اجتماعی زنان جامعه ما، مواجهه مستقیم با نور تند آفتاب است که همه پیش و بیش از شغل و امنیت و عواطف و غیره، به «سایه» احتیاج دارند!

این که روش ایرج قادری برای اجرای این سکانس نهایی فداکاری لیلی، این است که او همه وسایلیش را فروخته باشد و فقط با قاب عکسی در دست، تهران را ترک کند و برود، با مدل دم‌دستی که او از اجرا و بیان سینمایی می‌شناسد، چندان عجیب نیست. همان طور که سکانس بازشدن گره رابطه به بن‌بست رسیده پاشا و مهری در پارک، در فیلم فیلمسازی مثل او به راحتی می‌تواند به این شکل برگزار شود که پاشا غرق در افکارش روی نیمکتی در پارک نشسته باشد و در آن ساعات دیروقت شب، زنی از جلوی او بگذرد و بگوید «سلام مهری خانوم» تا مرد ناگهان به خودش بیاید و متوجه شود که مهری آمده و کنارش، آن طرف نیمکت نشسته! یا یک کیف سامسونیت که مثلاً قرار است حاوی ۳۰۰ میلیون تومان پول باشد، این مبلغ را با اسکناس‌های ۵۰۰۰ تومانی در خود جا داده باشد و فیلمساز تصور کند هیچ کس از خود نمی‌پرسد که چطور ۶۰۰ دسته اسکناس در یک کیف جا شده است؟! اینها هیچ کدام از کسی که «پشت و

خنجر» و «آکواریوم» و «محاكمه» را ساخته، غیرمنتظره و غافلگیرکننده نیست. مشکل در سیستمی است که به ساخته شدن و به نمایش درآمدن فیلمی با این سطح تکنیکی، با این نوع قصه‌گویی با دستاویز قرار دادن رویی‌ترین سطح احساسات بیننده و از همه مهم‌تر، با این طرز نگاه به مسائل و مطالبات و معضلات زنان امروز که بیشتر تداعی‌کننده دغدغه‌های مادر بزرگ‌های نسل‌های کنونی است، راه می‌دهد و دیگر با سخافت و حتی اهانت‌هایی که در آن جاری است، تعارضی ندارد. فکرش را بکنید، وقتی مرد وعده خرید خانه را به زن جوان می‌دهد تا او برای همیشه «سایه» داشته باشد، زن و موسیقی متن و لبخندها و اشک‌های شوق زن، چنان یکجا دور هم جمع می‌شوند که گویی زنان در حال تماشای فیلم هم باید از فرط به وجد آمدن و احساساتی شدن، اشک اشتیاق بریزند و ذره‌بی از این شیوه نمایش احساس نیاز حقیرانه، دچار حس کسرشان و توهین و حتی چندش نشوند.